

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث ما پیرامون پاسخ پرسش پنجم درباره کیفیت تعیین مصداق فقیه جامع الشرایط ولی امر در عصر غیبت بود. بیان شد که درجایی که اهل خبره مورد اعتماد در تشخیص مصداق فقیه جامع الشرایط اختلاف کنند، تکلیف چیست؟ گفتیم در اینجا چند فرض وجود دارد. به فرض اول و دوم پرداخته شد.

فرض اول در آنجا بود که اتفاق غالبی در میان اهل خبره وجود داشته باشد در مقابل معدودی از اهل خبره که این اتفاق غالبی موجب اطمینان به مطابقت با واقع می‌شود. عنوان شد که در اینجا قطعاً اهل خبره‌ای که اتفاق غالبی در طرف آن‌هاست شهادت و اخبار آن‌ها حجت است و در مقابل آن اهل خبره معدود از حجیت می‌افتند.

فرض دوم درجایی بود که اتفاق غالبی موجب اطمینان نباشد اما در یک طرف اهل خبره‌ای سنگین وزن از لحاظ کیفیت وجود داشته باشد، به طوری که فاصله آن از اهل خبره با طرف دیگر، فاصله بسیار متناهی عقلایی باشد که بتواند شهادت طرف دیگر را که از لحاظ کیفیت پایین‌تر است را از لحاظ اعتبار ساقط کند؛ یعنی در عرف عقلا با تخطئه اهل خبره دارای کیفیت، کاشفیت طرف دیگر از بین برود. لذا در چنین موردی اهل خبره دارای کیفیت حرفش حجت خواهد بود و حجیت در او متعین می‌شود. بیان شد دلیل تقدم این عامل کیفی به خاطر چیست.

فرض سوم - که مورد بحث امروز ماست - درجایی است که نه اتفاق غالبی در یک طرف وجود داشته باشد و نه برتری کیفی به شکلی باشد که موجب سقوط کاشفیت اهل خبره طرف دیگر شود؛ بنابراین فرض سوم درجایی است که در هیچ‌یک از طرف اختلاف و نه عامل اتفاق غالبی وجود دارد و نه عامل کیفی. در این فرض باید چه کرد؟ حجیت از آن کدامیک از این دو طرف می‌باشد؟ اینجا چند صورت دارد:

صورت اول این است که در یک طرف، یک نفر از اهل خبره باشد و در طرف دیگر دو نفر یا بیشتر؛ به عبارت دیگر یک طرف رجحان کمی داشته باشد. فرض بر این است که هر دو طرف ثقه و از نظر شخصی قابل اعتماد هستند. پس اینجا تعارض خبر واحد ثقه با بینه می‌شود. خواه‌ناخواه در طرفی که از نظر کمی غلبه وجود دارد، بینه وجود دارد و در طرف دیگر که یک نفر از اهل خبره است، فقط خبر ثقه عادل است. در اینجا باید چه کرد و ترجیح با کدامیک از دو طرف است؟

نظر ما در اینجا این است که ترجیح با آن طرفی است که دارای بینه است، به عبارت دیگر با آن طرفی که دو یا بیشتر هستند و نه آن طرفی که یک نفر اهل خبره عادل بیشتر وجود ندارد؛ چون ملاک حجیت خبر واحد ثقه سیره عقلایی مورد تأیید شارع است. ملاک حجیت طرف دیگر، ادله حجیت بینه است که مانع شمول دلیل حجیت نسبت به طرف دیگر می‌شود؛ یعنی در حقیقت این بینه مانع شمول دلیل حجیت بر خبر واحد ثقه می‌شود. برای حجیت بینه، دلیل لفظی قائم شده است؛ اما برای حجیت طرف دیگر دلیل لفظی نداریم و فقط ملاک، عدم الردع یا امضا است. دلیل لفظی بر دلیل اثبات حجیت خبر واحد ثقه، مقدم می‌شود. البته باید به این نکته اشاره شود که حجیت این دو خبر در مدلول التزامی پابرجاست و در مدلول مطابقی با یکدیگر تعارض دارند. مدلول التزامی آن‌ها این است که قطعاً شخص ثالثی مصداق فقیه جامع‌الشرایط نیست؛ این طرف معتقد به یک فقیه است و طرف دیگر معتقد به فقیه دیگر؛ پس هر دو متفق هستند بر اینکه شخص ثالثی مصداق فقیه جامع‌الشرایط نیست. حجیت خبر آن‌ها در نفی شخص ثالث باقی می‌ماند، بنا بر مبنای اینکه مدلول التزامی در حجیت تابع مدلول مطابقی نیست؛ در وجود تابع مدلول مطابقی است؛ یعنی باید مدلول مطابقی به وجود بیاید تا مدلول التزامی به وجود آید؛ اما در حجیت تابع نیست. در اینجا مدلول مطابقی به دلیل تعارض از حجیت افتاده است؛ طرفین حجیت یکدیگر را نفی می‌کنند. در نفی شق ثالث حجیت این‌ها پابرجاست؛ ولی در اثبات مؤدی باهم تعارض دارند. بیان شد که اینجا چون یک طرف خبر مخبر ثقه و دیگری بینه عادل است، مبنای حجیت بینه عادل، نص است. مبنای حجیت خبر واحد ثقه، سیره عقلایی منضم به عدم الردع و یا منضم به امضای شارع است. این نص بر آن دلیل لبی غالب می‌شود.

یکی از حضار: وجه تقدیم نص چیست؟

استاد: چون نص رادع از آن می‌شود اما آن نمی‌تواند رادع نص باشد؛ یعنی خبر واحد نمی‌تواند رادع از عمل نص دال بر حجیت بینه باشد. اما نص دال بر حجیت بینه می‌گوید این سیره عقلایی در اینجا مورد تأیید من نیست یعنی مثل مخصص می‌شود؛ یعنی آن دلیل دال بر امضا را تخصیص می‌زند. چون دلیل دال بر حجیت بینه می‌گوید: بینه در اینجا حجت است. در آنجا دلیل حجیت خبر واحد فقط سیره عقلایی منضم به عدم الردع است. این دلیل حجیت بینه مانع از انعقاد حجیت دلیل دیگر می‌شود و بینه بر خبر واحد مقدم می‌شود. در همه جا همین‌طور است.

__ در بینه تعدد شرط است؟

استاد: بله؛ منظور از بینه در جایی است که بیشتر از دو نفر باشند.

— چیزی که در اول فرض فرمودید این بود که این طرف رجحان کمی داشته باشد؛ اما در دلیل فرمودید که یک طرف یک نفر است.

استاد: ما گفتیم که صورت اول این است که یک طرف فقط یک مخبر ثقه بوده و طرف دیگر متعدد باشد. در این صورت طرف متعدد برطرفی که یک نفر بیشتر مخبر ندارد مقدم می‌شود. دلیلش هم این است که دلیل حجیت بین مانع از شمول امضاء یا دلالت عدم الردع بر قبول امضای شارع می‌شود.

صورت دوم اینکه هر دو طرف اختلاف یک نفر باشند. فرض اول این بود که یک طرف یک فرد و طرف دیگر متعدد باشد؛ اما فرض دوم این است که هر دو طرف خبر، ثقه عادل باشد. پس هیچ وجه مرجحی در طرفین وجود ندارد؛ هم این خبر واحد ثقه است و هم دیگری. هم این حجت است بر فرد و هم دیگری. در اینجا باید چه کرد؟ در اینجا حجیت هر دو خبر در نفی شق ثالث پابرجاست؛ یعنی اینجا قدر متیقن این است که شخص ثالثی به جز این دو نفر واجد شرایط نیست. فرض کرده‌ایم که دو اهل خبره بیشتر نداریم که این می‌گوید: فلانی مصداق فقیه جامع‌الشرایط است و دیگری می‌گوید شخص دیگر مصداق فقیه جامع‌الشرایط است. در چنین جایی تعارض بین دو مخبر ثقه است. اینجا کاشفیت هر یک از دو طرف در مدلول مطابقی ساقط می‌شود؛ اما حجیت مدلول التزامی همچنان باقی است؛ بنابراین قاعده در اینجا این است که به قرعه پناه ببریم؛ «القرعه لکل امر مشکل» زیرا به جز قرعه راه دیگری برای دستیابی به واقعیت نداریم. چون تنها راه ما دو مخبر ثقه واحد بود و چون خبر این دو نفر متعارض است، در نتیجه دلیل حجیت خبر ثقه به تعبیر ما مبتلا به تعارض داخلی می‌شود؛ یعنی از داخل مبتلا به تعارض می‌شود. مثل این است که بگویید هر یک از دو طرف هم حجت هست و هم حجت نیست و لذا دیگر از شمول این دو خبر می‌افتد و دلیل حجیت خبر ثقه هر چه که باشد، نمی‌تواند شامل مدلول مطابقی در این دو خبر شود. لذا ما می‌مانیم و نیاز به کشف واقع و برای کشف واقع در اینجا به جز قرعه راهی نداریم.

یکی از حضار: در اینجا نمی‌توان رجوع به اورع و فتوا و زاهد و امثال این‌ها کرد؟ مثل موقعی که گفتید به مخبر نگاه کنید؟

استاد: در اهل خبره این چیزها ملاک نیست؛ در اهل خبره کاشفیت قول خبره از واقع ملاک است.

— بنا بر نظر شخصی خودش، این شخص اولویت دارد و در مورد دیگری هم به همین صورت است و اجتهاد شخصی خودشان را مطرح می‌کنند. آیا در اینجا صفات خود شخص موضوعیت دارد؟

استاد: ورع! فرض بر این است که هر دو تقه هستند و اورعیت در کاشفیت از واقع دخالته ندارد، اورعیت در عمل دخالت دارد و نه در مطابقت نظر با واقع. اگر بخواهند عمل کنند، اورعیت نقش دارد. شخصی که اورع است، صیانت بیشتری در عمل پیدا می‌کند؛ اما در مقام نظر، مهم این است که نظر او موافق واقع باشد یا نباشد. همین اندازه که تقه است و دروغ نمی‌گوید و نظر خودش را می‌گوید و دیگری هم به همین صورت که تقه است و دارد نظر خودش را می‌گوید. کسی که اورع است، چه نقشی در کاشفیت نظر دارد؟ در کاشفیت اظهارنظر اورعیت نقشی ندارد. درجایی که ملاک ما برای حجت فقط کاشفیت است، اورعیت نقشی ندارد؛ اما اگر بحث رهبری باشد و بخواهیم رهبر تعیین کنیم، شخص اورع مقدم است؛ چون تشخیص رهبر فقط برای این نیست که ما نظر او را حجت بدانیم، هم نظر و هم عمل او برای ما مهم است. رهبری که می‌خواهد مدیریت کند، ما هم به نظر صائب او احتیاج داریم و هم به عمل او که عمل صائب باشد احتیاج داریم؛ اما اگر ما فقط به نظر دو نفر اهل خبره و به کاشفیت نظر آن‌ها احتیاج داریم، در اینجا اورعیت نقشی در رجحان کاشفیت و تقویت کاشفیت ندارد.

البته این‌ها مطالبی است که ما در محل خود به آن‌ها اشاره کرده‌ایم. وقتی گفته می‌شود مرجع، یعنی کسی که نه تنها مرجع در فتوا، بلکه مرجع در تصمیم‌گیری برای امت هم است. او برای امت تصمیم‌گیری می‌کند و دیگر فقط بحث اظهارنظر نیست، بحث فتوای تنها نیست؛ هم فتواست و هم تصمیم‌گیری. اورعیت در صحت تصمیم‌گیری نقش دارد؛ اما اورعیت در تشخیص اینکه این درست است یا خیر و یا این بهتر است یا دیگری، این اعلم است یا آن معمولاً نقشی ندارد.

__ بحث اورعیت به خاطر این است که لغزش فرد کمتر باشد. ما در بحث رهبری برای اینکه مانع لغزش رهبری که مدیریت جامعه را بر عهده دارد شویم، اورعیت را شرط می‌دانیم. در بحث خبره هم اورعیت برای این است که شهادت را درست بدهد و لغزش او در شهادت کم شود. دادن شهادت خودش یک نوع عمل حساب می‌شود.

استاد: فرض در اینجا این است که او تقه است.

__ درست است؛ ولی بین تقه و اوثق تفاوتی وجود دارد و اورعیت وثاقت بیشتری به فرد می‌دهد و در نتیجه لغزش او کمتر است.

استاد: وثاقت تشکیکی نیست؛ ثقه است یعنی قابل اعتماد است. اگر اوثقیت به معنای اعلیت باشد و خبرویت بیشتر را نتیجه بدهد، درست است. ملاک رجحان باید عنصری باشد که در کاشفیت اثر داشته باشد. اگر خبرویت اقوی باشد و اوثق به این معنا باشد، درست است؛ اما اگر خبرویت هر دو به یک اندازه باشد و فرض هم بر این است که هر دو ثقه هستند و دروغ نمی گویند اورعیت نقشی در کاشفیت رأی از واقع ندارد. هر صفتی، اگر صفتی باشد که بتواند در کاشفیت اقوی نقش داشته باشد، البته مرجح می شود؛ یعنی بتواند کاشفیت یک طرف را تقویت کند اما صرف اورعیت چنین نقشی را ندارد.

صورت سوم آنجایی است که در هر یک از دو طرف بینه وجود داشته باشد؛ یعنی هر دو طرف اکثر از واحد باشد. همین طرف اهل خبره متعدد وجود دارد و هم در طرف دیگر اهل خبره ثقه متعدد وجود دارد. این فرض در عصر حاضر بیشتر مبتلا به ماست که اختلاف اهل خبره به طوری است که هر دو طرف متعدد هستند به این معنا که هم این طرف بینه دارد و هم طرف دیگر. ممکن است در یک طرف، یک بینه باشد و در طرف دیگر دو یا چهار یا تعداد بیشتری بینه وجود داشته باشد؛ اما در هر حال بینات متعارض هستند. در چنین موردی چند فرضیه وجود دارد:

در فرض اول می توان چنین گفت که مورد از موارد مشکل است، مثل جایی که دو خبر واحد ثقه متعارض باشند که گفتیم هر دو از کاشفیت می افتند. حجیت آن ها در نفی ثالث باقی می ماند؛ اما آن ها در مدلول مطابقی ساقط می شود. در چنین جایی چون راه برای دستیابی به واقعیت بسته می شود به قرعه پناه می بریم. در این صورت دلیل بینه نه می تواند شامل این بشود و نه شامل دیگری؛ چون دچار تعارض داخلی می شوند. چون وقتی دلیل بینه بخواهد این را شامل شود، می گوید این دروغ است و اگر بخواهد شامل دیگری شود، می گوید آن دروغ است و اگر دلیل بینه بخواهد هر دو را شامل شود، به این معناست که متناقضین را حجت قرار می دهد؛ یعنی گفته هم درست است و هم نادرست که این صحیح نیست. دلیل حجیت بینه نمی تواند بگوید این بینه درست است و نادرست و بینه دیگر هم، هم درست است و هم نادرست. لذا دلیل حجیت بینه نه این طرف را شامل می شود و نه طرف دیگر را شامل خواهد شد. دو بینه متناقض در مدلول مطابقی ساقط می شوند ولی در نفی ثالث ساقط نمی شوند؛ چون تعارضی در مدلول التزامی ندارند؛ بلکه تعارض در مدلول مطابقی است. در چنین موردی «القرعه لکل امر مشکل» به کار می آید.

در فرض دوم چنین می گوئیم: اگر هر دو بینه واحده بودند، در اینجا تعارض به وجود می آید و هیچ مرجحی وجود ندارد و در نتیجه باید هر دوی آن ها را متساقطین فرض کرد و هر دو را به قرعه ارجاع داد؛ اما اگر ما

فرض کنیم که در یک طرف رجحان کمی وجود دارد، باید دید که آیا این رجحان کمی در اینجا می‌تواند اثرگذار باشد یا خیر. یک طرف بینه عادل و وجود دارد و طرف دیگر بینات عادل وجود دارند؛ ده یا بیست نفر و در یک طرف فقط دو نفر. در اینجا باید چه کرد؟ آیا در اینجا رجحان کمی می‌تواند اثرگذار باشد؟ ما ادعا می‌کنیم که در چنین جایی می‌توان گفت که بر مبنای حساب احتمالات هرچه بینه در یک طرف افزوده شود، یا بر تعداد افرادی که یک طرف بینه را تقویت می‌کند، افزوده شود، احتمال اصابت در آن طرف بالا می‌رود و در مقابل احتمال اصابت طرف دیگر پایین می‌آید؛ به عبارت دیگر با بالا رفتن احتمال اصابت یک طرف، احتمال عدم اصابت در طرف دیگر تقویت می‌شود. در چنین موردی این دویینه متعارض با توجه به احتمال اصابت اقوی، احتمالات متساوی با یکدیگر تعارض پیدا می‌کنند و از نظر کاشفیت ساقط می‌شوند؛ یعنی فرض کنید که در اینجا سی احتمال مطابقت با واقع و در طرف دیگر هم سی احتمال مطابقت با واقع وجود دارد؛ اما این سی احتمال متعلق به یک بینه و سی احتمال دیگر هم متعلق به یک بینه است؛ اما درجایی که دو بینه بود، این سی احتمال تبدیل به چهل یا پنجاه احتمال می‌شود. پنجاه احتمال مطابقت با واقع به وجود می‌آید و با توجه به تقویت احتمال طرف دیگر، احتمال مطابقت با واقع در طرف دیگر هم پایین می‌آید. وقتی کمتر شد، احتمالات متساوی یکدیگر را ساقط می‌کنند یک طرف باقی می‌ماند که احتمال مطابقت غیر معارض وجود دارد که خود این‌ها تبدیل به اماره می‌شود که کاشف از واقعیت بدون معارض می‌شود. در نتیجه ادله عامه لزوم اخذ به حجت یا قرآن یا بینه شامل آن می‌شود. این بینه می‌شود؛ البته بینه به معنای لغوی و نه بینه به معنای فقهی و به معنای دو شاهد عادل. بینه به معنای حجت است. این تبدیل به یک حجت عرفی می‌شود. این طرف حجت دارد و طرف دیگر حجت ندارد؛ چون احتمالات متعارض یکدیگر را ساقط کردند و در یک طرف احتمال بدون معارض باقی ماند و وقتی در یک طرف احتمال بدون معارض وجود داشته باشد؛ یعنی یک اماریت غیر متعارض وجود دارد که می‌شود (قول له بینه لغوی) که این بینه به معنای حجت است و طرف دیگر بدون بینه می‌شود. ما یک ادله عامه داریم مثل: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱ و یا «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ...»^۲ چون این بینه در اینجا است، دیگر مراد بینه به معنای دو شاهد عادل نیست. اینجا دلیل عرفی در طرفی که رجحان کمی دارد باقی می‌ماند و در اینجا مرجع ما ادله عامه رجوع به بینات لغویه است و در چنین صورتی، اکثریت کمی می‌تواند اثرگذار باشد و این مبنای چیزی است که در مجلس خبرگان شکل می‌گیرد. در مجلس خبرگان وقتی ما اکثریت را ملاک قرار می‌دهیم، مبنای ما این دو نکته‌ای

۱. بقره: ۱۱۱ وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

۲. انفال: ۴۲ إِذْ أَنتَمُ بِالْعُدُوِّ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصْوَىٰ وَالزَّكُّبِ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَأَخْلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنَّ اللَّهَ آمَرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ

است که عنوان شد؛ یعنی کاشفیت تعداد مساوی به خاطر تعارضی که بین آنها وجود دارد، ساقط می‌شود و طرف دیگری که احتمالات رجحان دارد، احتمالاتی است که بدون معارض است، ادله مطلق حجیت بینه عامه شامل آن خواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم